

علی شاکری زند

دولت موقت در تبعید

و

ضرورت حیاتی آن در شرایط کنونی

در شرایط کنونی کشور ما به یک دولت موقت در تبعید نیاز دارد. دولتی برای همراهی جنبش بزرگ ملی داخل کشور، کمک به آن برای پیروزی بر رژیم سفاک حاکم و آماده ساختن دستگاهی برای جانشینی دستگاه حاکم کنونی.

به عبارت دیگر اگرچه دولت موقت را دولت جانشین می نامند اما کار این دولت الزاماً و بطور اخص در مورد خاص کشور ما در شرایط حاضر تنها جانشینی نیست و **پس از سقوط رژیم حاکم آغاز نمی شود!** این دولت پیش از سقوط رژیم حاکم تشکیل می شود و بخش مهمی از کار سرنگونی آن را بر عهده دارد!

پس، پیداست که با چنین وظایف و اوصافی نباید آنگونه که اینجا و آنجا مشاهده شده و می شود، معنی چنین دولتی را ساده و پیش پا افتاده گرفت.

چنین دولت موقتی باید از دو فضیلت زیر بهره مند باشد

الف - داشتن برنامه ای **دقیق و روشن**. و باید یادآور شد که منظور از دقیق و روشن بودن چنین برنامه ای شمول آن بر **چند اصل پایه ای، سازنده و مبتنی بر مبانی نهضت های بزرگ ملی و آزادیخواهی در تاریخ معاصر کشور** است و نه طوماری از خواسته های رنگارنگ و جوراجور ایدئولوژیکی یا گروهی.

ب - چند پایه گذار اولیه ای آن، (یا دست کم یکی از آنان)، باید از شهرت و سابقه ای آزادیخواهی و اعتبار کافی دست کم در نزد نخبگان آزادیخواه کشور در داخل و خارج برخوردار باشند (باشد).

در این نوشته ما بحث درباره ی شرط دوم را، که بیشتر بحثی عملی است، موقتاً کنار نهاده و به بعد واگذار می کنیم و تنها به توضیح پیرامون شرط الف می پردازیم. اما همین جا لازم است به تأکید گفته شود که این پایه گذاران باید علاوه بر سابقه و تجربه ی مبارزات آزادیخواهانه ی ملی شخصیت هایی استخواندار باشند نه از کسانی که با آویختن هر روز به جایی و از راه جنجال و خودنمایی و توسل به هر کس و ناکسی برای دست یافتن به اینجا و آنجا و کسب شهرت خود را در مقام رهبر ملی تصور می کنند.

- بازگشت به شرط الف

در این باره گفتیم که: برنامه ی دولت موقت در تبعید باید برنامه ای باشد شامل بر **چند اصل پایه ای، سازنده و مبتنی بر مبانی نهضت های بزرگ ملی و آزادیخواهی در تاریخ معاصر کشور**، و مبرا از شاخ و برگ های ایدئولوژیکی و گروهی که آن اصول اساسی، حتی اگر هم درست بیان شده باشند در میان آنها گم می شوند؛ به عبارت دیگر: برنامه ای **محدود از لحاظ وظایف از سویی و دقیق و مشخص از جهت اصول و مبانی پایه ای آن از سوی دیگر**.

برای آنکه منظور از قید این مقدمه روشن گردد خوب است یادآور شویم که در ماهها و خاصه هفته‌های اخیر شاهد انتشار منشورها و برنامه‌هایی، غالباً خیالپردازانه یا حتی سکتاریستی، از سوی برخی گروه‌ها یا جمع‌های امضاءکنندگان بوده‌ایم که گاه به حجم یک مانیفست سیاسی و ایدئولوژیکی بوده و خواستهای فهرست‌شده در آنها بطور مسلم نمی‌توانسته مورد قبول اکثریت یک ملت در حال مبارزه و متحدکننده‌ی چنین اکثریتی باشد؛ و برخی از آنها نیز چه بسا مانند گذشته‌های بسیار دیده‌شده می‌توانسته تنها سبب تفرقه و کشمکش‌های بی‌پایان گردد.

بطور مثال وقتی در متنی شامل نزدیک به چهارهزار کلمه یک بار هم به کلمه‌ی «ملت ایران» بر نمی‌خورید و در عوض دو بار به کلمات یاوه و در عین حال خطرناک «اتنیک‌ها» که هیچ معنای روشنی نیز ندارد^۱، و دو بار به کلمات نیرنگ‌آمیز «تبعیض‌های اتنیک» بر می‌خورید، که منظور از آن ایجاد اختلاف میان تیره‌های ایرانی است، پیداست که از چنین متونی انتظار متحدسازی ملت ایران انتظاری بیجاست. کسانی که به سوژه‌ی تاریخی بزرگی مانند ملت ایران که در همه‌ی متن‌های خود آگاهانه و دانسته از بردن نام آن خودداری می‌کنند، چون به وجود آن اعتقادی ندارند، اکثریت ملتی را که حتی از آن نام نمی‌برند متحدسازند. به عبارت دیگر کسانی که ایران را نیز مانند روسیه تزاری تصور می‌کنند که مستعمرات غیرروس آسیایی آن ده‌ها ملت و قوم و طایفه از شهرنشینان متمدن قدیمی از ملت‌های ارمنستان گرجستان گرفته، تا اقوام و طوایف بیابانگرد بسیار را شامل می‌شد و در واژگان تزاری «طوایف ساکن روسیه» نامیده می‌شدند، تصوری کنند، چنین کسانی با چنین برنامه‌هایی و چگونه می‌توانند اکثریت ملتی واحد و کهنسال را که حتی از آن نام نمی‌برند متحدسازند.

در مورد جمهوری خواهی خود نیز که می‌گویند مرغ یک پا دارد شاید برحق باشند چون لابد معتقدند که جمهوری کارگری موروثی کره‌ی شمالی به رهبری کیم جونگ - اون و هفتادسال حکومت بلامنازع سه نسل از خاندان او بر مردم گرسنه‌ی این کشور، حکومت جمهوری خلق چین با میلیون‌ها کشته و قربانی دیکتاتوری و گرسنگی در انقلاب فرهنگی، جمهوری خمرهای سرخ با چندین میلیون کشته، جمهوری تکره‌بری نازی‌ها در آلمان با ده‌ها میلیون کشته‌ی جنگ جهانی دوم، اتحاد جمهوری‌های شوروی سوسیالیستی با میلیون‌ها قربانی دیکتاتوری استالین، و بالأخره ده‌ها جمهوری «مترقی» آفریقای پس از پایان استعمار، جمهوری شصت و دو ساله‌ی همواره نظامی الجزایر، یا جمهوری نظامی شصت و هشت ساله‌ی مصر با هزاران زندانی آن، بر سلطنت مراکش و بخصوص مشروطه‌ی سلطنتی ایران با «آنهمه جنایات آن» برتری داشته‌اند و دارند!

برخی از این طومارنویسان که در گذشته‌ای نه چندان دور، پس از دوران انقلابی‌گری هنوز هم سالها اصلاح‌طلب بودند یا در کنار اصلاح‌طلبان حرکت می‌کردند، امروز برای اثبات بیشتر مخالفت خود با ولایت فقیه لازم می‌بینند که هر بار نیز مجموعه‌ای از خرابی‌ها و جنایات رژیم حاکم را فهرست‌کنند؛ و حتی بدون کمترین اشاره به کسانی که ده‌ها سال پیش از آنها همه‌ی نتایج فجیع استقرار چنین رژیمی را در همه‌ی ابعادش پیش‌بینی کرده‌بودند و به همین طومارنویسان امروز هم هشدار داده‌بودند که فریب آن را نخورند، بی‌آنکه گوش شنوایی در میانشان پیدا شده‌باشد. حتی هشدارهای هزارباره‌ی مردی چون شاپور بختیار را نیز که پیش‌بینی‌های خود را در این جمله‌ی پیامبرانه خلاصه کرده‌بود که «اینها مأموریت دارند که ایران را از بین ببرند؛ و خوب می‌برند دیگر. من آمده‌ام که نگذارم چنین شود.» به یاد نمی‌آورند یا به صرفه‌شان نیست که به‌یادبیاورند.

و همان بختیار بود که پس از استقرار این رژیم گفت «این رژیم پرانتز سیاهی است در تاریخ ملت ما که باید هر چه زودتر بسته‌شود.»

بستن این پرانتز سیاه همان بازگشت به رژیم مشروع مشروطه است که البته نهاد پادشاهی آن باید از نو مورد بحث و انتخاب آزاد ملت ایران قرار گیرد.

با این مقدمات حال می توانیم بگوییم آن اصول پایه‌ای و سازنده، اصول کار یک دولت موقت در تبعید کدام اند؟

آنچه ملت ما پیش از هر چیز بدان نیازمند و بطور یکصدا خواستار آن است، و با کسب آن و در چارچوب آن و بر پایه‌ی آن می تواند بکمک مبارزات دموکراتیک همه‌ی خواسته‌های دیگر خود را، خواسته‌هایی که اختلاف نظر بر سر آنها در یک جامعه‌ی دموکراتیک عادی و روزمره است، عملی سازد، دموکراسی یعنی **حکومت مردم بر مردم** و به عبارت علمی تر آن **حاکمیت ملی** (*Popular Sovereignty*) یا (*Souveraineté populaire*) است. افزون بر این در کشور ما که در چهل و چهار سال گذشته قربانی یک قدرت توتالیتار دینی نیز بوده است، جدایی کامل دین از حکومت، که از این حکومت دموکراتیک یک رژیم **لاییک** می‌سازد نیز شرط لازم و مهم دیگری برای دموکراتیک بودن آن است.

وقتی می گوئیم اصول پایه ای، یعنی چنانکه گفته شد اصولی که از جهت حقوقی تأمین و تضمین‌کننده‌ی آن **حاکمیت ملی** باشند، و این اصول به هیچ وجه شامل **شکل حکومت** یعنی انتخاب دولت موقت میان سلطنت مشروطه و جمهوری نمی‌گردد. این انتخاب که **جزو اختیارات مسلم ملت است** و در چارچوب اصل حاکمیت ملت قرار می‌گیرد، نمی‌تواند از طرف دولت موقت و تشکیل‌دهندگان آن صورت گیرد. دولت موقتی که انتخاب شکل حکومت آینده را جزو اصول خود قرار داده‌باشد دیگر دولت موقت نیست زیرا بخشی از حق حاکمیت ملی را تصاحب کرده و **خود را جانشین اولین دولت پس از مجلس موسسان ساخته است**، مجلس موسسانی که به جمهوری یا سلطنت مشروطه رأی داده است.

دولت موقت و پایه‌گذاران آن باید بتوانند برای سرنگون ساختن رژیم ویرانگر حاکم و برپاداشتن جانشین آن از پشتیبانی هر دو نیروی مشروطه‌خواه و جمهوری‌خواه و حتی از اتحاد موقت آنها تا انتخابات مجلس موسسان نیز بهره‌مند باشند.

دولت موقت برای حکومت خود و مشروعیت قانونی خود به یک چارچوب قانونی موقت نیز که دلبخواه نبوده باشد، نیازمند است و چنین چارچوب قانونی نیز نمی‌تواند جز قانون اساسی مشروطه باشد بدین شرط که، بنا به دلالتی که در زیر خواهیم دید، همه‌ی اصول مربوط به دین رسمی و سلطنت در آن به حال تعلیق درآید.

دیگر ایرادهای بنی اسرائیلی برخی از مدعیان از این نوع که «این قانون اساسی کهنه است چون در آن از حقوق زنان یا حقوق کارگران نامی برده نشده» بکلی مردود و ناکارشناسانه بوده، بیش از آنکه نشان نقص این قانون باشد دال بر جهالت حقوقی این ناقدان است. چنین اشخاصی گویا نمی دانند که در هیچیک از قوانین اساسی جهان درست بدین دلیل که قانون اساسی اند نامی از حقوق کارگر و زن برده نمی‌شود - (البته جز قانون اساسی ۱۹۲۲ شوروی که رژیم جدید در آن رژیم کارگران و دهقانان نامیده شده‌بود، با نتایجی که دیده‌ایم) - زیرا زن و کارگر هر دو شهروندند و در قوانین اساسی حقوق شهروندان تعریف می‌شود، نه حقوق هر یک از انواع ممکن شهروندان! قانونی که در آن از حقوق و روابط اجزاء گوناگون جامعه نام برده می‌شود قانون مدنی (*code civile*) نام دارد که اولین نمونه‌ی آن بعد از انقلاب فرانسه در دوران سلطنت ناپلئون بناپارت در کشور فرانسه تدوین گردید.

از آنجا که دولت موقت، که خود برای وضع قانون مشروعیت ندارد و در هر صورت برای مدیریت قانونی کشور در دوران محدود حکومت خود نیازمند قوانینی است که پایه‌ی همه‌ی آنها قانون اساسی است، راه مشروع دیگری جز اتکاء به قانون اساسی مشروطه و قوانین مملکتی تصویب شده بر اساس آن ندارد.

بطور خلاصه برنامه ی اصلی دولت موقت ترتیب لوازم تشکیل یک رژیم دموکراتیک **لاییک** است و برای تحقق این منظور وظایف عملی آن ترتیب انتخابات مجلس موسسان و در نتیجه آماده ساختن شرایط دموکراتیک قانونی لازم برای چنین انتخاباتی است. یکی از اصلی ترین این شرایط دموکراتیک رعایت برابری حقوق هواداران هر دو شکل حکومت دموکراتیک، یعنی سلطنت مشروطه و جمهوری است. آیا می توان رعایت کامل این برابری را از سوی دولت موقتی که تنها از یکی از این دو گرایش تشکیل شده باشد می توان انتظار داشت؟ پاسخ مثبت به این پرسش تنها می تواند ساده اندیشانه باشد.

شک نیست که وظائف معمول یک دولت عادی، که شامل حال یک دولت موقت هم می شود، مانند برقراری روابط عادی با کشورهای خارجی یا برقراری کار دادگستری و دفاع از آب و خاک و مدیریت ارتش و ... نیز در دستور کار این دولت قرار دارند اما اینها وظائف ویژه ی آن نیستند.

چنانکه در ابتدای این مقال گفته شد در شرایط جدید وجود دولت موقت، دولتی اجباراً در تبعید و دولتی با برنامه ی بالا، با گشودن چشم انداز روشن آینده، در سرنگونی رژیم پوشالی و منفور حاکم نقش تعیین کننده خواهد داشت و برای تحقق این منظور وظائف سنگینی نیز بر عهده دارد.

۳ دسامبر ۲۰۲۲

^۱ این واژه بدین صورت در هیچیک از زبانهای غربی جز زبان فرانسه وجود ندارد و در این زبان هم نه یک/سم که گویای یک مفهوم باشد، بلکه یک صفت است و مانند هر صفت بدون همراهی با یک اسم برای توصیف آن، بکار نمی رود. در زبان فرانسه همچنین، و بسیار به ندرت، و به صورت مفرد، به جمع اهالی یک کشور هم گفته می شود. مثال: اتنیک فرانسه یا اتنیک آلمان، یعنی اهالی فرانسه یا اهالی آلمان، که به ترتیب فرانسوی و آلمانی نامیده می شوند.